**درس خارج اصول استاد معظم حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: امر**

**14031012**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

 بحث سر این بود که اگر امر واجبی مردد باشد بین اینکه آن واجب نفسی است یا غیری آیا اصول لفظیه اقتضا می‌کند که این امر نفسی باشد قواعد لفظیه چنین اقتضایی را دارد؟ یک نکته‌ای را عرض کنم گفتیم که مرحوم آخوند سه تا بحث را یک کاسه مطرح کرده و مناسب است این‌ها جدا بشود «دوران امر بین واجب نفسی و واجب غیری» «دوران امر بین واجب تعیینی واجب تاخیری» و «دوران امر بین واجب عینی و کفایی» یک بحث دیگری هم اینجا هست که مناسب این بحث هم مطرح بشود روی مبنای متعارف آقایون دوران امر بین واجب استقلالی و واجب ضمنی ممکن است یک واجبی ما می‌دانیم مثلاً اذان و اقامه ما می‌دانیم واجب است نمی‌دانیم اذان و اقامه نفساً واجب است یا غیراً. حالا مثال واقعیش را عرض بکنم نماز وتر. ما می‌دانیم که آن وتر بنابر تحقیق آن سه رکعت آخر است اینها مستقل از یکدیگر هم نیستند یک واحد هستند حالا شک کردیم که یک رکعت آخر خودش امر دارد یا امرش در ضمن کل است آیا مشروعیت دارد یک رکعت شما بخونید اونی که اصطلاحا وتر الان تو عوام معروف است آن رکعت آخر را میگن وتر ولی نوعاً در روایات به سه رکعت آخر گفته شده. مجموعه شفع و وتر به اصطلاح عامیانه. امر دایر بین این هست که ما می‌دانیم وتر مستحب این وجوب و استحباب فرقی ندارد در این بحث. وتر مستحب است نمی‌دانیم مستقل از دو رکعت، مستحب است یا نه در ضمن سه رکعت مستحب است شبیه همین تو واجبات حم می شود تصویرش کرد فرض کنید نماز ظهر و عصر آیا اینا هر کدومشون وجوب استقلالی حالا خارجاً روشن است مطلبش ولی آیا اینا وجوباشون ممکن است دو تا شی باشند با همدیگه اجزای یک مرکب کلی را تشکیل بدهند. بدانیم واجب است ولی نمی‌دانیم مستقل واجب است یا در ضمن کل واجب است البته اینکه میگم این بحث مناسب است روی مبنای معروف آقایون مطرح شه چون آقایون واجب ضمنی را واجب نفسی می‌دانند میگن واجب نفسی دو جوره واجب نفسی ضمنی و واجب نفسی استقلالی مرحوم سید محمد فشارکی وجوب اجزا را وجوب غیره می‌دونه میگه اجزاء مقدمه‌ای برای کل هستند و وجوب غیری می‌داند طبق آن مبنای مرحوم سید محمد فشارکی همون بحث واجب نفسی و غیری که مرحوم آخوند مطرح کردند اینجا را در بر میگیرد ولی به نظر می‌رسد بهتر است که یا یک بحث مستقل در موردش انجام بشود یا در ضمن واجب نفسی و غیری به این هم توجه بشود که بعضی از مثال‌هایی هست که مشابه همین بحث واجب نفسی و غیری هست چون ممکن است بعضی نکات تو این بحث هم مطرح باشد مفید باشد برای تحلیل محل بحث ما.

شاگرد: شما حقیقت واجب ضمنی را چه می‌دانید؟

مداراً همون غیری است یعنی یک چیزی شبیه واجب غیری حالا یک موقعی در موردش صحبت می‌کنیم یعنی به این معنا که بحث سر این است یک نکته‌ای اینجا هست آن اینه که اگر مقدمه انجام بشود هنوز ذی المقدمه انجام نشده وجوب مقدمه برداشته می شود یا نه. آقای صدر تعبیرشون این است که اجزا ثبوتا و سقوطا وجوبشون با همدیگه یک کاسه است ما این را قبول نداریم. اجزا ممکن است هر جزئی که آورده بشود وجوبش هم ساقط می شود ولی کل نیومده باشد ثبوتش متوقف بر ثبوت وجوب برای کل هست ولی سقوطشون متوقف نیست از این جهت شبیه واجب غیری است. در واجب غیری همین است. بحث لفظی خیلی مهم نیست جوهرا همان واجب غیری است از جهت جوهری یک سنخ هستند.

 علی تقدیر به نظر میرسه که مناسب هست که توجه بشود که یک مبحثی این وسط است که ممکن است یک واجبی مردد بین این باشد که جزئاً واجب باشد یا کلاً واجب باشد واجب به نحو وجوب جز یا واجب به نحو وجوب غیر جز حالا دیگه هر دو مبناش را می‌گیره دیگه حالا یکی غیری می‌دونه یکی نمی‌دونم نفسی ضمنی می‌گیره. هر دو را در این مبحث ما پوشش بدیم.

شاگرد: اگر وجوب جزء پیش از وجوب کلّ ساقط شود، آیا نتیجه‌اش جز آن است که اگر شخصی برخی اجزای نماز را انجام داد و در اثنای نماز بیهوش شد، پس از به هوش آمدن، لازم نباشد اجزای پیشین را تکرار کند؟

 سقوطش نه. جز اگر آورده بشود ولو کل آورده نشه وجوبش ساقط می شود.

در نماز موالات شرط است. اون جزء دیگه نمی تونه به بقیه اجزا ملحق بشود. در صورتی است که بتواند سائر اجزا بهش بچسبد مولات فرق دارد فرض کنید یک جزئی است که شما این جزو که آوردید دیگه انجام شده دیگه.

مرحوم آقای آخوند در بحث دوران بین واجب نفسی و واجب غیری فرمودند اطلاق احوالی وجوب اقتضا می‌کند که واجب، واجب نفسی باشد چون وجوب غیری فقط در حال وجوب ذب المقدمه است مثلاً شارع به من گفته توضأ نمی‌دانم این نفسی است یا به خاطر مقدمه برای نماز واجب است. میگیم اطلاقش اقتضا می‌کنه توضأ سواء وجبت الصلاة ام لم تجب الصلاة. لازمش وجوب نفسی است . صحبت سر این نیست که لفظ وجوب نفسی را عنوان وجوب نفسی را بخواهیم با اطلاق اثبات کنیم جوهر وجوب نفسی را که وجوب حتی در صورتی که واجب محتملی که احتمال دارد وجوب مورد بحث ما مقدمه او باشد واجب نباشد نسبت به آن اگر وجوب نفسی باشد مقید نیست وجوب این شی به وجوب آن شیء دیگر ولی اگر غیری باشد وجوب مقدمه مقید هست به وجوب ذی المقدمه.

شهید صدر اینجا فرمودند که این تقریب در بعضی موارد جاری نیست خلاصه دلیل اخص از مدعا است چون ممکن است بین آن وجوب آن شیء دیگر و وجوب مثلاً وضو تلازم باشد هرجا نماز واجب باشد وضو هم واجب باشد هرجا نماز واجب نباشد وضو هم واجب نباشد ولی با این حال بازم شک بکنیم که اینی که این دوتا وجوباشون متلازم هستند به خاطر این است که وضو مقدمه نماز است یا به خاطر اینکه دوتا واجب مستقل استقلالی هستند خب نتیجه ا‌ش هم این است که اگر دوتا واجب باشند دو تاامتثال دارد دو تا تکلیف است. آقای شهیدی این مطلب را میگه اگر هر دوش ترک بشود اصرار بر معصیت صدق می‌کنه چون دوتا معصیت انجام شده اینجور ثمرات را دارد

خب شهید صدر این مطلب را آورده و آقای شهیدی هم این را پذیرفته گفته مطلب متین است ولی خوب ببینیم آیا واقعاً مطلب درست هست یا درست نیست اولا یک نکته‌ای ابتدا عرض کنم آن اینه که

شاگرد: چگونه دلیل اخص از مدعا است؟

 یعنی مدعای ما این هست که در همه صورت‌های مسئله ما می‌توانیم اثبات وجوب نفسی را بکنیم در این جایی که این هست این را ما نمی‌تونیم اثبات وجود نفسی کنیم دیگه چون ولو اینکه مثلاً صلات اگر واجب نباشد وضو هم واجب نیست ولی با وجود این که اگر صلات واجب نباشد وضو واجب نیست ممکن است نفسی باشد یعنی تنها در صورت وجوب نماز در حالت وجوب نماز وضو واجب باشد ولی با وجودی که فقط در آن حالت هست ممکن است وجود نفسی باشد بنابراین در این صورت شما نمی‌توانید اثبات نفسیت وجوب وضو بکنید

یک اشکال بدوی ممکن است اینجا بشود آن اینه که شما اینجوری فرض کردید که بین وجوب نماز و وجوب وضو تلازم خارجی است این در صورت صحیح است که ما قضایا را به نحو قضایای خارجیه در نظر بگیریم ولی قضایای شرعی قضایای حقیقیه است اینکه اگر نماز واجب نباشد وضو هم واجب نیست این باعث نمیشه که اطلاق زمین بخوره اطلاق توضأ میگه اگر فرض کنید نماز هم واجب نباشد وضو باز هم واجب است خب ممکن است در عالم خارج بین وجوب نماز و وجوب وضو تلازم خارجیه باشد ولی در عالم فرض و به نحو قضیه حقیقیه که تلازم بین اینا برقرار نیست بنابراین اینکه اطلاق دارد حتی به فرض عدم وجوب مثلاً نماز. ادله وجوب وضو اطلاق دارد حتی در فرضی که نماز واجب نباشد. ولو خارجاً این فرد خارجیت نداشته باشد تمام فرضهای خارجیش این باشد شما چرا قضیه را خارجیه تصور می کنید.

این تقریب به این سبک اشکال شاید پاسخش یک مقداری روشن باشد آن اینه که ببینید یک قضیه خارجیه و حقیقیه در منطق مطرح است و یک قضیه خارجیه و حقیقیه در اصول مطرح است. اینا معناش فرق دارد قضیه حقیقیه‌ای که در منطق مطرح است میگن که تمام صور مفروضه بر موضوع این حکم را دارد نه افراد خارجیه. بنابراین فرض کنید ما میگیم الاثنین زوج. زوجیت تنها در عالم خارج نیست که با دو همراه است لازمه ماهیت و طبیعت اثنین این هست که زوجیت برش بار باشد یعنی تصور اثنین با زوجیت همراه است.نه اینکه تلازم در وجود خارجی داشته باشند یک قضیه خارجیه داریم که در عالم خارج انجام می شود این اصطلاح منطقی است

 ولی در شرع ما یک همچین قضیه خارجیه به این معنا دلیل ندارد اگر فرض کنید که تمام افراد خارجیه نماز مصلحت دارند خب شارع امر به نماز می‌کند بدون هیچ قیدی ممکن است یک افرادی برای نماز فرض بشود ک ذی مصلحت نباشد ولی افرادی که در عالم خارج تحقق ندارد قضیه خارجیه و حقیقیه که می‌خواهند بگویند یعنی خارجیه یعنی اونی که در مورد مصداقهای زمان حال است قضیه حقیقیه یعنی همه مصادیق: گذشته حال آینده. حالا گذشته که در این بحث ها نمیاد تمام مصادیق چه مصادیق موجوده چه مصادیقی که بعداً تحقق پیدا کرد همه این مصادیق را می‌گیره ولی از ظرف وجود دیگه اوسع نیست قضایای شرعیه ما لازم نیست از ظرف وجود اوسع بگیریم از ظرف وجود اوسع گرفتن وجهی ندارد همین که در ظرف وجود همه افراد یک موضوع ملاک داشته باشند حکم برش بار می شود بنابراین اگر در عالم خارج بین ملاک مثلاً وجوب نماز و ملاک وجوب وضو تلازم خارجیه باشد هرجا نماز ملاک داشته باشد وضو هم ملاک داشته باشد ولو در عالم فرض این دوتا تلازمی نداشته باشند اینجا دیگه لازم نیست ادله وضو را قید بزنیم بگیم که وضو واجب است سواءٌ کان الصلاةُ واجبةٌ أم لا چون اگر صلات واجب نباشد یعنی ملاک ندارد و وقتی ملاک ندارد وضو هم ملاک ندارد. به فرضهای غیر واقعی هم بخواهیم ناظر بگیریم آن اصلاً معنا ندارد

 ولی ما ممکن است بحث مقدار دقیق‌تر کنیم بگیم که این اشکال وارد نیست توضیح ذلک: اینکه بین وجوب مثلاً نماز و وجوب وضو در سقوط هم ملازمه هست اینکه اگر نماز واجب نباشد وضو هم واجب نیست اگر یک همچین فرضی بکنیم این دو حالت دارد یک موقع این هست که اگر نماز واجب نباشد به خاطر این هست که ملاک ندارد واجب نبوده و بین نماز و وضو در ملاک ملازمه بوده خب آن بله همین حرفی است که شما می زنید ولی سقوط وجوب نماز فقط به خاطر ملاک نداشتن نیست فقدان ملاک نیست ممکن است به خاطر عجز باشد ممکن است به خاطر عجز باشد. حالا ممکن است شما تصویر اینجوری بکنید که خارجاً عجز از نماز با عجز از وضو هم همراه باشد یعنی خارجاً ملازمه‌ای که اگر نماز مقدور نباشد دیگه وضو هم یا مقدور نیست یا ملاک دیگه ندارد بالاخره در فرض واجب نبودن نماز به جهت فقدان قدرت هم وضو بگیریم واجب نیست خارجاً. صرف نظر از اینکه یک فرد خیلی عجیب و غریبی است که اصلاً شاید خارجا تحقق نداشته باشد. حالا در بحث ملاک ممکن است اینا دو تا چیزی هستند که ملاکاً ممکن است با همدیگه متوقف باشد مثلاً فرض کنید عرض به خصوص اون مثال نماز وتر که مطرح کردم آن خوب آدم میتونه این تفسیر را بکنه که ما عرض کنم خدمت شما حالا اونم معلوم نیست اینجوری باشد که از جهت ملاکی. به هر حال اگه یک فرضی کردید که ملاک دوتا واجب تلازم در عالم ملاک دارند فرضی برش فرض کردید ولی تلازم در قدرت داشته باشند دیگه خیلی فرض نیش غولی است. حالا غیر از اینکه این فرض یک فرضی هست که تحقق خارجیش معلوم نیست تحقق داشته باشد.

 در بحث ملاک، اینکه کجا ملاک هست کجا ملاک نیست به عهده شارع است. شارع تعیین می‌کند که ملاک کجا هست و کجا ملاک نیست به خاطر همین، اطلاقِ دلیل هم اقتضا می‌کند که همه افراد مثلاً آن مامور به ذات ملاک هستند چون شارع هست که تشخیص میده که این ملاک دارد یا ملاک ندارد بنابراین اگر خارجا بین موارد ملاکدار بودن واجب مثلاً وضو و ملاکدار بودن نماز ملازمه باشد ولو اینا دو تا واژه مستقل هم باشند دیگه قید لازم نیست بزنه قید لازم نیست بزنه چون اصلاً ملاک، قید نیست در چیزها. ملاک به عنوان یک قید در بحث واجبات و اینها مطرح نیست . شارع هست که موارد ذات ملاک بودن و ذات ملاک نبودن را خودش تشخیص میزنه. مقید به ملاک نیست مثلا ما میگیم الصلاة واجبة نه اینکه صلات ملاکدار واجبة. نه صلات واجب است چون خود شارع احراز کرده همه صلات‌ها ملاکدار هستند و الا به عنوان قیدی برای صلات همچین قیدی نمی خورد. به خلاف قدرت، شارع دیگه تشخیص نمیده که کجا مقدور هست کجا مقدور نیست رو همین جهت شارع میگه که الوضو المقدور علیه واجب سواء تقدر علی الصلاة أم لم تقدر. قدرتِ نسبت به وضو قید وضو قرار می‌گیره دیگه نسبت به اینکه شما قدرت به نماز دارید یا ندارید آن مطلق است چون اینکه قدرت وجودا و عدماً هست یا نیست این را شارع بهش کاری ندارد بنابراین وقتی شارع مقدس اینجا گفته که شما ولو به نماز قدرت نداشته باشید باز هم وضو واجب است این معناش اینه که وضو واجب نفسی است آقای شهیدی به این نکته توجه کرده به این مثال. تو کلمه شهید صدر لفظ قدرت تو بحث اصلا وارد نشده آقای شهیدی به این نکته توجه کرده که سقوط وجوب نماز مثلاً تو این مثال ممکن است به جهت عدم قدرت نماز باشد این را تو ضمن بحث اشاره کرده که ممکن است حتی در مقدوریت هم بین اینها ملازمه باشد این را آورده برای اینکه کلام شهید صدر را محکم‌تر کند ولی همین جا به قول معروف پاشنه آشیل این استدلال هست چون قدرت چیزی هست که شارع مقدس به آن کار ندارد و نسبت به آن قضیه کاملا حقیقیه است حقیقیه به معنای منطقی. یعنی شارع مقدس میگه اگه قدرت داشتی وجوب است یعنی حتی در جایی که همه افراد خارجی مقدور باشد بازم قدرت را قید می‌کنه چون اینکه خارجا تمام افرادش مقدوره یا بعضی از افرادش مقدور هست یا بعضی از افرادش مقدور نیست این دیگه شارع، متکفل این بیان نیست قدرت هست نیست. قدرت بر خود متعلق کاری ندارد قدرت بر متعلق فعل دیگر باز کاری ندارد نه قدرت بر متعلق خودش را شارع مقدس وجود و عدمش را تضمین می‌کنه نه نسبت به قدرت بر فعل دیگر شارع مقدس وجود و عدمش را کار دارد خوب همین باعث می شود که ما اطلاق دلیل وضو نسبت به صورتی که قدرت بر نماز نداریم ولو این قدرت بر نماز نداشتن ملازمه خارجی داشته باشد با قدرت بر وضو. شارع به این ملازمات کار ندارد چون شارع به این ملازمات کار ندارد اصلاً ناظر به این جهات نیست بنابراین دلیل ما اینجور میگه :الوضو واجب سوا کنت قادرا علی الصلاه ام لم تکن قادرا علی الصلاة این معناش وجوب نفسی وضو است. به نظر می‌رسه که این بیان مرحوم آخوند تام است و اشکال شهید صدر که دلیل اخص از مدعا است نمیاد این یک بیان.

شاگرد: با توجه به وجوب نماز بر کسی که در حال غرق شدن است و روایاتی که می‌گویند نماز در هیچ حالتی ترک نمی‌شود، آیا می‌توان برای نماز حالت عدم وجوب در نظر گرفت؟

 ممکن است کل وقت، خواب باشد. کسی که ملتفت است. کسی که دارد غرق می شود ممکن است اصلا تصور وجوب صلاة به ذهنش خطور نکند غفلت محض داشته باشد. بحث آنجا است که یک نحو محرکیت و امثال اینها باشد. مناقشه در مثال است.

این یک تقریب برای اثبات نفسیت واجب یک تقریب دیگه تقریبی است که اطلاق وجوب را نگیریم اطلاق واجب را بگیریم چون واجب نفسی اطلاق دارد آن واجب ما. واجب غیری به هر حال آن واجب یک نحو تقیدی نسبت به ذی المقدمه دارد حالا اینکه ما می‌خوایم اطلاق گیری کنیم اطلاق در خود آن واجب نفسی، آن واجب محل بحث اطلاق‌گیری کنیم یا نسبت به آن واجب غیری. چون واجب غیری هم یک نوع تقیّدی نسبت به این شی دارد امثال اینا حالا این را ملاحظه بفرمایید . یعنی یک نحو به جای اینکه اطلاق احوالی وجوب را در نظر بگیریم اطلاق واجب را در نظر بگیریم که اونم دو تقریب کلی دارد اطلاق خود واجب مورد بحث و اطلاق آن تکلیف دیگری که محتمل است واجب مورد بحث ما مقدمه او باشد این عرض کنم خدمت شما این بحث ها پیش میاد خب حالا ملاحظه بفرمایید انشالله یکشنبه بحث را ادامه خواهیم داد

 و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد